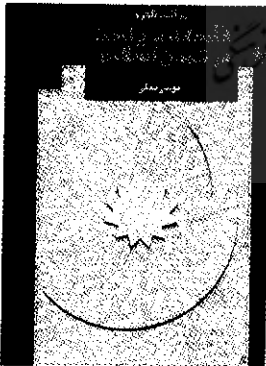


● به کوشش: شریف لکزایی

مراتب ظهور فلسفه سیاست در تمدن اسلامی

اشاره:

آنچه پیش روی خوانندگان گرامی مجله است، گفت و گوی جناب دکتر موسی نجفی، مؤلف کتاب مراتب ظهور فلسفه سیاست در تمدن اسلامی با ناقدان کتاب، آقایان دکتر غلامرضا بهروز لک، دکتر محسن مهاجرنیا و آقای شریف لکزایی است. در بازنویسی این گفت و گو، به تلخیص و اختصار گراییدیم تا متن روان تری را در اختیار خوانندگان ارجمند بگذاریم. از گروه فلسفه سیاسی پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی که این گفت و گوی علمی را در تاریخ ۱۳۸۴/۷/۵ برگزار کرد و آن را در اختیار مجله قرار داد، متشکریم. پژوهش و حوزه



مراتب ظهور فلسفه سیاست در تمدن اسلامی

موسی نجفی

تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه

معاصر، چ اول، ۱۳۸۲، ۴۵۲ ص.

شریف لکزایی: کتابی که اکنون در مقام نقد و بررسی آن هستیم، رساله جناب دکتر موسی نجفی با عنوان مراتب ظهور فلسفه سیاست در تمدن اسلامی است. البته اصل

رساله با آنچه تاکنون منتشر شده است، تفاوت‌هایی دارد و مؤلف محترم افزوده‌ها و تغییراتی را در آن اعمال کرده‌اند. نخست از جناب دکتر تقاضامندیم توضیحات مختصری را درباره کتاب بفرمایند.

موسی نجفی: ابتدا از گروه فلسفه سیاسی پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی تشکر می‌کنم که مقدمات این گفت‌وگو را فراهم کردند. انگیزه اولیه من در تألیف این اثر، طرح مجدد و محققانه مباحثی است که در رشته علوم سیاسی مطرح است. احساس من این بود که معمولاً شاخص‌های کلی اندیشه سیاسی، تاکنون همان‌هایی است که در غرب رواج دارد. در دانشگاه‌ها این مباحث مطابق آرای آقای دکتر جواد طباطبایی و طبقه‌بندی ایشان تدریس می‌شود. ایشان اندیشه سیاسی اسلامی را در سه طبقه بحث می‌کنند: فلسفه‌های سیاسی، سیاست‌نامه‌ها و شریعت‌نامه نویسی. به نظر من این تقسیم‌بندی نارس است و غیرواقعی. طبق نظر ایشان، فقط فلسفه‌های سیاسی ارزش بحث و نظر دارند که آنها نیز همگی ریشه در مکاتب غربی یا یونانی دارند. حتی فارابی هم در حد یک مترجم تنزل می‌کند. سپس نویسندگان شریعت‌نامه را هم توجیه‌گران حکومت می‌شمارند. سیاست‌نامه‌ها هم که جز انشاهای دبیران حکومتی نیست! بنابراین عملاً چیزی برای اسلام و اندیشه‌های سیاسی اسلامی باقی نمی‌ماند. به عقیده بنده این مثلث، اشکالات فراوانی دارد. با مراجعه به متون اسلامی، می‌توانیم تقسیم‌بندی و فضا‌های دیگری را کشف کنیم. در کتاب کوشیده‌ام منابع اصیل و مهم اندیشه‌های سیاسی اسلام را نشان دهم و جایگاه هریک را معلوم کنم.

به عقیده بنده همه متون دینی ما حاوی نظریه‌های سیاسی هستند. البته جنس و نوع آنها فرق می‌کند. عرفا، فقها، فلاسفه، ادبا و متکلمان، همگی آرای سیاسی داشته‌اند و در متون خود آورده‌اند که از مجموع آنها می‌توان به نظریه‌های کلان و یکسانی رسید. روح همه این نظریه‌ها و آراء عدالت است. به همین دلیل در کتاب به این نتیجه رسیدیم که اسلام روحاً و اصالتاً نمی‌تواند با سکولاریسم و اندیشه‌های ماکیاولی کنار بیاید. موضوع سیاست در اسلام قدرت نیست، عدالت است. پس از عدالت، نوبت به تدبیر می‌رسد که بیشترین حجم گفت‌وگوها را در متون سیاسی ما به

خود اختصاص داده است. شما در هیچ یک از متون دینی ما با مدح ظلم و ظالم مواجه نیستید. حتی اگر کسی پادشاهی را هم مدح کند، آن را عادل می‌داند؛ یعنی چون عادل می‌دانسته، مدح می‌کرده است. بنای توجیه ظلم را نداشتند.

به نظر من در مباحث فلسفه سیاسی به محصولات و تحقیقات ایرانی‌ها هم ظلم شده است. نویسندگان غیر ایرانی، نخواستند یا نتوانسته‌اند سهم ایرانی‌ها را در تدوین و تألیف متون، نشان دهند. گویا ایران تا پیش از صفویه جزئی از جهان عرب بوده است! این طور نیست. غیر از ایران، به تشیع نیز ظلم بسیار شده است. در گزارش فعالیت‌های مربوط به فلسفه سیاسی، انگار ایرانی‌ها و شیعیان تولیدی در خور نداشته‌اند! مستشرقین در این انحراف‌ها بی‌تقصیر نبوده‌اند. آنها بیشتر هم و غم خود را مصروف هنر اسلامی - مانند معماری - می‌کنند و خیلی بنای کشف و گزارش مکاتب سیاسی اسلام - به ویژه تشیع - را ندارند.

غلامرضا بهروز لک: انگیزه مهم و اولی ما در پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی، این است که بگوییم برخلاف آنچه می‌گویند، ما وارث میراث عظیمی از اندیشه‌ها هستیم. کتاب جناب آقای دکتر نجفی هم می‌کوشد همین حقیقت را نشان دهد و از این جهت در خور تحسین است. ویژگی دیگر کتاب ایشان، این است که بدون پیش داوری و بدون تأثیر پذیری از دیگران به سراغ متون رفته‌اند. درباره مزایا و امتیازات کتاب باید جداگانه سخن گفت. اکنون از فرصت استفاده می‌کنم و نکاتی را به عرض می‌رسانم.

نکته اولم درباره عنوان کتاب است. مؤلف محترم از تعبیر «فلسفه سیاست» استفاده کرده‌اند و نخواستند تعبیر فلسفه سیاسی را به کار ببرند. توقع خواننده این است که مؤلف یا از تعابیر رایج استفاده کند و یا اگر تعبیر دیگری به کار می‌برد، آن را توضیح کامل دهد و به فهم متعارف نزدیک کند؛ به ویژه آنکه گاه در کتاب این دو تعبیر جایگزین هم می‌شوند. مثلاً در فصل اول کتاب که درباره حکمت عملی است دائماً از ترکیب اندیشه سیاسی استفاده می‌کنند، نه فلسفه سیاست.

دوم اینکه تقریباً در هیچ کجای کتاب به دغدغه اصلی و مسئله اساسی کتاب تصریح نمی‌شود. این حق خواننده است که بداند مؤلف در پی پاسخگویی به چه مسئله و مشکلی است.

سوم اینکه جا داشت مؤلف بیش از دو یا سه صفحه درباره روش‌شناسی بحث کنند. به هر حال از همان ابتدا باید معلوم می‌کردند که با چه روشی و در چه چارچوبی سخن می‌گویند. البته دو یا سه صفحه درباره روش‌شناسی کتاب بحث کردند؛ این مقدار، برای یک متن آکادمیک کم است.

نکته آخر اینکه ایشان برای فلسفه سیاست در تمدن اسلامی ده منبع یا طبقه ذکر می‌کنند، اما درباره نسبت میان این ده فقره سخن نمی‌گویند و معلوم نمی‌کنند مثلاً کدام یک تأثیر گذارترند و اساساً چه ارتباطی میان آنها است. آنچه ایشان به عمل آورده‌اند توضیحات و نقل قول‌های بسیار درباره هر یک از آن ده مورد است. جا داشت درباره ارتباط علی و تأثیر و تأثر میان آنها نیز سخن می‌گفتند. گزارش اندیشه فارابی یا غیر او این فایده را دارد که کسانی مانند آقای سیدجواد طباطبایی قانع شوند که ما میراث گرانبهایی داریم؛ اما آیا نباید این گزارش‌ها، همراه نقد و تحلیل باشد؟ به همین دلیل است که گاه در کتاب با تیریهایی مواجه می‌شویم که خیلی بزرگ است، اما مطالب چندانی ذیل آنها نیامده است؛ مانند تیتیر «اخلاق جلالی، اخلاق محسنی، اخلاق جمالی، اخلاق منصوری». توضیحات ایشان در ذیل این عنوان‌ها، کافی و در اندازه تیتیر نیست. مسائل دیگری نیز وجود دارد که فعلاً از بازگویی آنها صرف نظر می‌کنیم.

محسن مهاجرنیا؛ بنده عرض نخست خود را اختصاص می‌دهم به عنوان کتاب. درباره کلمه «مراتب» که در ابتدای عنوان کتاب آمده است، در مقدمه توضیح داده‌اند که قصد بیان پیشرفت ارتقایی و استعلایی متون را دارند. یعنی این طبقات به دلیل رشد و ارتقایی که در آنها دیده می‌شود، در حکم مراتب قرار دارند. اما بنده هر چه تأمل کردم، ارتقا و استعلا را در این مراتب ندیدم. بحث از حکمت علمی شروع می‌شود، سپس: شریعت‌نامه، خردنامه، سفرنامه، فلسفه تاریخ، متون کلامی، مصلحان اجتماعی... بنده استعلایی در این ترتیب نمی‌بینم. اگر مراتب و ارتقایی هم هست باید فلسفه در بالاترین مرتبه قرار بگیرد نه در مرتبه زیرین. به عقیده بنده، مراتب در کار نیست. چون آنها در ادامه یکدیگر نیستند. همچون جزایر دهگانه مستقل از یکدیگر پدید آمده‌اند.

غیر از «مراتب» ترکیب دیگری که در عنوان کتاب به کار رفته است «فلسفه

سیاست» است. در بعضی مراکز علمی به جای فلسفه سیاسی، از همین تعبیر (فلسفه سیاست) استفاده می‌کنند. سؤال این است که سیاست را وصف فلسفه بدانیم یا مضاف الیه آن. اگر وصف آن باشد که در عربی به الفلسفة السیاسیة برگردانده می‌شود، ما با یک مفهوم مواجهیم؛ یعنی یک دانش درجه اول. اما اگر آن دو را ترکیب اضافی بدانیم، در شمار دانش‌های درجه دو قرار می‌گیرد؛ یعنی نگاه فلسفی به علم سیاست. از کتاب جناب آقای نجفی چنین بر می‌آید که ایشان قائل به نظر اول هستند؛ یعنی فلسفه سیاست را یک دانش درجه اول می‌دانند؛ زیرا مستقیم به درون منابع رفته‌اند. به عقیده بنده تعبیر اندیشه سیاسی برای کتاب ایشان مناسب‌تر است. زیرا اندیشه سیاسی جامع‌تر است و همه مراتب را شامل می‌شود. هم نه طبقه اول را و هم دهم را.

نکته دیگر درباره تمدن اسلامی است. دوره طلایی تمدن اسلامی سه قرن نخست است؛ اما مباحث کتاب از دوره فارابی شروع می‌شود؛ در حالی که پیش از او خاندان نوبختی و کندی هم بودند. اگر سخن از تمدن اسلامی می‌گویید، باید همه ادوار آن، به ویژه دوره‌های مهم و طلایی‌اش را در نظر بگیریم.

درباره بحث‌های روش‌شناختی کتاب نیز جای چند و چون وجود دارد. هر کتابی باید در نخستین صفحات خود، از روش و چارچوب‌های خود بگوید. در کتاب جناب نجفی، حدود چهار صفحه به این موضوع پرداخته شده است. نوشته‌اند ما در هر حوزه به روش همان حوزه عمل می‌کنیم؛ یعنی در فلسفه سیاسی از روش فلسفی، در فقه سیاسی از روش فقهی، در سیاست‌نامه از روش سیاسی و... استفاده می‌کنیم. اولاً بنده نفهمیدم روش سیاسی یعنی چه؟ آیا اصلاً سیاست‌نامه یک حوزه اندیشه‌ای است؟ ثانیاً جا داشت درباره دیگر روش‌ها توضیح بیشتری می‌دادند.

بسیار مفید بود اگر نویسنده محترم درباره برخی مفاهیم کتاب توضیح می‌دادند؛ به ویژه درباره اصطلاحاتی که خود جعل کرده و به کار برده‌اند. مثلاً سیاسی نویسی یعنی چه؟ سیاست‌نامه به چه متونی گفته می‌شود؟... در توضیح سیاسی نویسی، گفته‌اند مانند روزنامه نگاری است. آیا این تعریف از سیاسی نویسی آن را داخل سیاست‌نامه نمی‌کند؟ چون اصطلاح روزنامه نگاری جدید است، همین کار قبلاً در سیاست‌نامه‌ها انجام می‌شد. به گمان من ده طبقه و رتبه‌ای که ایشان ساخته‌اند، قابل ادغام‌اند. تقسیم بندی روزتتال بر اساس منطقی است که گرچه قابل خدشه

است، اما به هر حال توانسته است یک دستگاه بسازد. او می‌گوید دانش سیاسی اسلامی یا عقلی است که داخل حوزه فلسفه سیاسی می‌شود، یا نقلی است که مشمول شریعت‌نامه‌ها است و یا تجربی است که در سیاست‌نامه‌ها منعکس است.

جناب نجفی اگر مراتب فلسفه سیاست را مطابق منطق خاصی به ده گونه تقسیم می‌کردند، محسوس‌تر و پذیرفتنی‌تر بود. خواننده باید بداند که این تقسیم‌بندی متکی به پشتوانه منطق خاصی است. حتی‌گزینش‌ها هم به نظر می‌آید عاری از منطق یکسانی است. در حکمت عملی از فارابی شروع می‌کنند. چرا؟ آیا این‌گزینش براساس منطق ویژه‌ای است؟ چرا از کندی شروع نکرده‌اند؟ چرا از فارابی مستقیم می‌روند سراغ خواجه نصیر؟ ابن مسکویه چه می‌شود؟ خواجه در اخلاق ناصری، به تهذیب الاخلاق نظر داشته است. حتی می‌توان گفت خواجه کار مهمی انجام نداده است؛ همان حرف‌های ابن مسکویه را بازنوشته است. جناب نجفی، اخلاق ناصری را اصل قرار داده‌اند و هیچ اشاره‌ای به تهذیب الاخلاق مسکویه نمی‌کنند! البته در ذیل اخلاق اشاره‌ای به آن کتاب هم دارند. مثال دیگر سیدحیدرآملی، عارف شیعی قرن هشتم است. هیچ‌ردپایی در کتاب ندارد، اما نام کسانی که این اهمیت را ندارند در کتاب می‌بینیم. براساس چه منطق و روشی؟ برخورد گزینشی با رجال و متون، مثال‌های دیگری نیز دارد که همگی از فقدان یک منطق خاص در گزینش‌ها حکایت می‌کنند. حدود ۳۴ صفحه از معراج السعادة در ذیل شریعت‌نامه‌نویسی گفته‌اند که به نظر من باید این کتاب در بحث اخلاق می‌آمد.

درباره منابع کتاب هم انتقاد جدی وجود دارد. نقص منابع کاملاً به چشم می‌خورد. در کتابی که موضوع آن تمدن اسلامی است، باید از منابع عربی بیشتری استفاده کرد. ظاهراً ارجاع جناب مؤلف، به اصل منابع کمتر از رجوع ایشان به منابع دست دوم است. مثلاً در آثار فارابی به سه ترجمه‌ای که از کتاب‌های او به فارسی شده است، بسنده کرده‌اند؛ در صورتی که از فارابی ۵۳ اثر باقی مانده است.

شریف لک‌زایی: خوب است جناب آقای نجفی نظرشان را درباره تغییر گفتمان عدالت به آزادی بیان کنند. فرمودند در فلسفه سیاست اسلامی، محور عدالت بوده است. آیا اکنون نیز عدالت است یا به آزادی تغییر گفتمان داده و اگر نداده چرا؟

موسی نجفی: بسیار ممنون و متشکرم از نکاتی که دوستان فرمودند. من به طور مختصر پاسخی را به عرض می‌رسانم. من بسیاری از اشکالات را به جا می‌دانم، هر چند که توجه به صورت مسئله در کتاب، برخی از اشکالات را بی وجه و دلیل می‌گرداند. برخی اشکالات مانند تیتراهای بزرگ اما مطالب اندک، درست است. علت این ناهماهنگی، سلیقه ناشر بود که اصرار داشت هر چند صفحه یک تیترا ساخته شود. ولی از دوستان می‌خواهم به این نکته توجه کنند که انگیزه تألیف این کتاب مخالفت با مثلی بود که در ابتدای همین گفت‌وگو عرض کردم. بسیاری از ایرادهای دیگر را هم این طور پاسخ می‌دهم که من این کتاب را حدود ده سال پیش نوشتم. در آن سال‌ها، خبری از این تحقیقات و منابع جدید با نظریه‌های نو نبود.

درباره قابلیت طبقات برای ادغام در یکدیگر من نیز موافقم؛ اما توجه داشته باشید که در علوم انسانی ما کمتر با مرزهای روشن و قاطع مواجهیم. همیشه مرزها شناورند. همه علوم انسانی با یکدیگر ربط دارند و گاهی تداخل. در میان علوم اسلامی، شباهت‌های بسیاری میان فلسفه و عرفان وجود دارد یا میان کلام و فلسفه. هنوز هم میان حد و مرز این علوم بحث و جدل است. من در حین تألیف کتاب، متوجه شدم که بسیاری از ادعیه ما بار سیاسی دارند. اما از آنها یک طبقه نساختم و مردد بودم که دعاها را در کدام طبقه قرار بدهم. این گونه تردیدها و عدم قاطعیت در تعریف طبقه‌ها هنوز وجود دارد. تاریخ ما نیز گواه تداخل‌های عجیبی است. در دوره صفویه سخن از اطاعت از مرشد کامل بود؛ در حالی که پیش از آن اطاعت از فیلسوف یا فقیه بر سر زبان‌ها بود. چرا یکی به دیگری تبدیل می‌شود؟ چون همان طور که عرض کردم مرزها چندان قاطع نیستند. همین مرشد کامل، بعداً خودش را مرید فقیه دیگری می‌شمارد. اگر اجازه بفرمایید چند نکته دیگر هم هست که هر یک را به ترتیب و مختصر عرض می‌کنم:

۱. علت اینکه بحث از معراج السعادة را در ذیل حکمت عملی یا اخلاق نیارورد، آن بود که نویسنده آن یک فقیه است. علت تأثیرگذاری کتاب هم در همین نکته است که از شیوه نویسندگان متون حکمت علمی و اخلاق نظری عدول کرده و روی خطابش با مردم است. مرحوم ملا احمد نراقی در معراج السعادة، به روش مؤلفان متون اخلاقی عمل نکرده است. مانند یک فقیه از تکلیف‌های مردم سخن گفته است؛ منتها تکلیف‌های اخلاقی.

۲. من در زمان تألیف این کتاب، شدیداً دچار کمبود منبع بودم. بسیاری از آنچه اکنون شما در اختیار دارید در ده سال پیش نبود. با وجود این به منابع دم دست هم اکتفا نکرده‌ام و حتی برای اینکه نشان دهم محور عدالت همیشه در متن‌ها بوده است، یک نسخه خطی از دوره قاجار را هم افزوده‌ام.

۳. کلمه «فلسفه» در عنوان کتاب به معنای نظر دقی و عمیق به مسئله است. فلسفه سیاست، یعنی عمق و مراتب سیاست. بنابراین از اصطلاح «فلسفه سیاسی» عدول کردم و فلسفه را به معنای خاص در عنوان آوردم. اگر موضوع کتاب «اندیشه سیاسی» یا «فلسفه سیاسی» بود، دیگر نمی‌توانستم از کسانی مانند ملااحمد نراقی هم حرف بزنم. چون آنان به معنای واقعی کلمه واجد اندیشه یا فلسفه سیاسی نبوده‌اند. اما وقتی عنوان کتاب «فلسفه سیاست» شد، توانستم هر چه که نگاه عمیق و دقیق به سیاست شده است، بیاورم.

۴. درباره ده گروهی که در کتاب از آنها سخن گفته‌ام، اولاً باید عرض کنم نسبت میان آنها اگر چه مبهم است، اما این ابهام لطمه‌ای به اصل تقسیم‌بندی نمی‌زند. قطعاً بین تاریخ و فلسفه ارتباطات نزدیکی وجود دارد؛ همچنین میان عرفان و فلسفه. اما گروهی که کمترین ابتکار را در آن داشتیم، همان فلسفه سیاسی است. البته فارابی را در همین گروه بحث کرده‌ام. ارتقا و استعلای این مراتب هم به سمت عمق است. یعنی هر مرتبه عمیق‌تر از مرتبه پیش از خود است. گاهی شما در پی نظریه پردازی هستید و گاهی دنبال تأثیر گذاری. مثلاً در روزگار ما روزنامه نگاری در پی تأثیر گذاری است نه نظریه پردازی. آن مراتب هم چنین وضعی دارند. برخی به قصد تأثیر گذاری آفریده شدند و برخی به نیت بنیان گذاری طرح و اندیشه‌ای.

۵. فرمودند چرا از منابع عربی کمتر استفاده کرده‌ام. علتش این است که من می‌خواستم وضع فلسفه سیاست را در تمدن اسلامی - ایرانی بررسی کنم. به همین دلیل از سه قرن نخست هم عبور کرده‌ام. در ضمن به نظر من دوره طلایی ما در دوره صفویه است. در این دوره هم حکومت شیعی تشکیل شده بود و هم ملاصدرا ظهور کرد و هم جامعه ایرانی به مدنیت ویژه خود رسیده بود. در ضمن در هر کدام از آن گروه‌های دهگانه که وارد می‌شویم، می‌توانیم اثری یا کتابی یا نظریه‌ای از یک ایرانی پیدا کنیم. این وضع برای عرب‌ها یا ترک‌های عثمانی نیست.

۶. به نظر من گفتمان عدالت، جای خود را به آزادی نداده است. ما تحت تأثیر نظریه‌های غربی گاهی عدالت را فراموش می‌کنیم و به آزادی می‌اندیشیم. در دوره مشروطیت، مردم خواهان عدالت‌خانه بودند و از همین رهگذر به برخی آزادی‌های نسبی رسیدند.

۷. نکته آخر اینکه ما می‌پذیریم برخی نقاط و نکات کتاب مبهم است و نیاز به ایضاح بیشتری دارد؛ اما باید توجه داشت که همیشه گام‌های نخست چنین‌اند و امیدواریم در گام‌های بعد، پرتوهای درخشانی به این مباحث بیفکنیم.

محسن مهاجرنیا: گمان می‌کنیم نتیجه کار شما و آقای طباطبایی یکی است. آقای طباطبایی از طریق زوال به این نتیجه می‌رسد که اکنون چیزی نداریم و شما با متهم کردن فلسفه سیاسی به غرب‌گرایی و غرب‌زدگی. شما در جایی فرموده‌اید که اکنون از آن ده محور، به جز روزنامه‌نگاری چیزی باقی نمانده است. و نوشته‌اید که در یک صد سال اخیر حال و هوای فرهنگ غربی باعث شده است که سیاست‌نامه، فلسفه سیاسی، عرفان سیاسی تعطیل یا تضعیف بشود.

موسی نجفی: غیر از این است؟ آیا اکنون سیاست‌نامه نویسی داریم؟

محسن مهاجرنیا: به هر حال نتیجه این حرف‌ها این است که اکنون چیزی نداریم.

موسی نجفی: آقای طباطبایی گذشته ما را خالی از متاع‌های گرانبها در فلسفه سیاسی می‌دانند؛ ولی همه سعی من این است که بگویم ما گذشته پربراری داشتیم. این گنجینه، می‌تواند ما را برای تجدید و بازسازی کمک کند.

می‌دانم که آقایان و استادان حاضر در جلسه نکات بسیاری هنوز برای گفتن دارند و امید دارم در فرصت دیگری بتوانیم درباره چنین موضوعاتی تبادل نظر کنیم. من صمیمانه از اینکه دوستان نظر خود را درباره کتاب فرمودند تشکر می‌کنم.